



روز هشتم محرم؛ امام با عمر سعد اتمام حجت می کند

امام به عمر سعد فرمود: تو را چه می شود؟ خداوند جان تو را بزودی در بستر بگیرد و تو را در روز قیامت نیامرزد بخدا سوگند من می دانم از گندم عراق جز به مقداری اندک نخوری. عمر بن سعد با تمسخر گفت: جو ما را بس است!

امام به عمر سعد فرمود: تو را چه می شود؟ خداوند جان تو را بزودی در بستر بگیرد و تو را در روز قیامت نیامرزد بخدا سوگند من می دانم از گندم عراق جز به مقداری اندک نخوری. عمر بن سعد با تمسخر گفت: جو ما را بس است! چون تشنگی، امام حسین و اصحابش را سخت آزرده کرده بود، آن حضرت کلنگی برداشت و در پشت خیمه ها به فاصله نوزده گام به طرف قبله، زمین را کند، آبی پس گوارا بیرون آمد، همه نوشیدند و مشگ ها را پر کردند، سپس آن آب ناپدید گردید و دیگر نشانی از آن دیده نشد.

خبر این ماجرا شگفت انگیز و اعجاز آمیز توسط جاسوسان به عیدالله رسید، و پیکی نزد عمر بن سعد فرستاد که: به من خبر رسیده است که حسین چاه می کند و آب به دست می آورد، و خود و یارانش می نوشند! به محض این که نامه به تو رسید، بیش از پیش مراقبت کن که دست آنها به آب نرسد و کار را بر حسین و اصحابش بیشتر سخت بگیر و با آنان چنان رفتار کن که با عثمان کردند!!

عمر بن سعد طبق فرمان عیدالله بیش از پیش بر امام علیه السلام و یارانش سخت گرفت تا به آب دست نیابند.

ملاقات یزید بن حصین همدانی و عمر بن سعد

چون تحمل عطش خصوصاً برای کودکان دیگر امکان پذیر نبود، مردی از یاران امام حسین (علیه السلام) به نام یزید بن حصین همدانی که در زهد و عبادت معروف بود به امام گفت: به من اجازه ده تا نزد عمر بن سعد رفته و با او در مورد آب مذاکره کنم شاید از این تصمیم برگردد.

امام (علیه السلام) فرمود: اختیار با توست.

او به خیمه عمر بن سعد وارد شد بدون آنکه سلام کند.

عمر بن سعد گفت: ای مرد همدانی چه عاملی تو را از سلام کردن به من بازداشت؟ مگر من مسلمان نیستم و خدا و رسول او را نمی شناسم؟

آن مرد همدانی گفت: اگر خود را مسلمان می پنداری پس چرا بر عترت پیامبر شوریده و تصمیم به کشتن آنها گرفته ای و آب فرات را که حتی حیوانات این وادی از آن می نوشند از آن مضایقه می کنی و اجازه نمی دهی تا آنان نیز از این آب بنوشند حتی اگر جان برسر عطش بگذارند؟ و گمان می کنی که خدا و رسول او را می شناسی؟

عمر بن سعد سربه زیرانداخت و گفت:

ای همدانی من میدانم که آزار کردن این خاندان حرام است اما عیدالله مرا به این کار واداشته است و من در لحظات حساس قرار گرفته ام و نمی دانم باید چه کنم؟ آیا حکومت ری را رها کنم، حکومتی که در اشتیاق آن می سوزم؟ و یا اینکه دستانم به خون حسین آلوده گردد در حالیکه می دانم کیفر این کار آتش؟ ولی حکومت ری به منزله نور چشم من است.

ای مرد همدانی در خودم این گذشت و فداکاری را که بتوانم از حکومت ری چشم بیوشم نمی بینم.

یزید بن حصین همدانی بازگشت و ماجرا را به عرض امام رسانید و گفت:

عمر بن سعد حاضر شده است که شما را برای رسیدن به حکومت ری به قتل رساند.

آوردن آب از فرات

بهرحال هر لحظه تب عطش در خیمه ها افزون می شد، امام حسین (علیه السلام) برادر خود عباس بن علی بن ابی طالب را فرا خواند و به او مأموریت داد تا همراه سی نفر سواره و بیست نفر پیاده جهت تدارک آب برای خیمه ها حرکت کند در حالی که بیست مشک با خود داشتند.

آنان شبانه حرکت کردند تا به نزدیکی شط فرات رسیدند در حالیکه نافع بن هلال پیشاپیش ایشان با پرچم مخصوص حرکت می کرد. عمرو بن حجاج پرسید: کیستی؟

نافع بن هلال خود را معرفی کرد .

ابن حجاج گفت : ای برادر خوش آمدی ، علت آمدنت به اینجا چیست ؟
نافع گفت : آمده ام تا از این آب که ما را از آن محروم کرده اند ، بنوشم .
عمرو بن حجاج گفت : بنوش ، تو را گوارا باد .

نافع بن هلال گفت : بخدا سوگند ، در حالیکه حسین و یارانش تشنه کامند هرگز به تنهایی آب ننوشم .
سپاهیان عمرو بن حجاج متوجه همراهان نافع بن هلال شدند ، و عمرو بن حجاج گفت :
آنها نباید از این آب بنوشند ، ما را برای همین جهت در این مکان گمارده اند .

درحالیکه سپاهیان عمرو بن حجاج نزدیکتر می شدند ، عباس بن علی (علیه السلام) به پیادگان دستور داد تا مشک ها را پر کنند و
پیادگان نیز طبق دستور عمل کردند ، و چون عمرو بن حجاج و سپاهیان خواستند راه را بر آنان ببندند ، عباس بن علی (علیه السلام)
(و نافع بن هلال برآنها حمله ور شدند و آنها را به پیکار مشغول کردند ، و سواران ، راه را بر سپاه عمرو بن حجاج بستند تا پیادگان
توانستند مشک های آب را از آن منطقه دور کرده و به خیمه ها برسانند .

ملاقات امام حسین (علیه السلام) و عمر بن سعد
امام حسین (علیه السلام) مردی از یاران خود به نام عمرو بن قرظه انصاری را نزد عمر بن سعد فرستاد و از او خواست که شب هنگام
در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشند ، عمر سعد نیز پذیرفت . شب هنگام امام حسین (علیه السلام) با بیست نفر از یارانش
و عمر بن سعد با بیست نفر از سپاهیان در محل موعود حضور یافتند .

امام حسین (علیه السلام) به همراهان خود دستور داد تا برگردند و فقط برادر خود حضرت عباس بن علی (علیه السلام) و فرزندش
حضرت علی اکبر (علیه السلام) را در نزد خود نگاه داشت و همین طور عمر بن سعد نیز بجز فرزندش حفص و غلامش به بقیه
همراهان دستور بازگشت داد .

ابتدا امام حسین (علیه السلام) آغاز سخن کرد و فرمود :

ای پسر سعد آیا با من مقاتله می کنی و از خدایی که بازگشت تو بسوی اوست هراسی نداری ؟ من فرزند کسی هستم که تو بهتر می
دانی . آیا تو این گروه را رها نمی کنی تا با ما باشی ؟ و این موجب نزدیکی توبه خداست .

عمر بن سعد گفت : اگر از این گروه جدا شوم می ترسم که خانه ام را خراب کنند .
امام حسین (علیه السلام) فرمود : من برای تو خانه ات را می سازم .
عمر بن سعد گفت : من بیمناکم که املاکم را از من بگیرند .
امام فرمود : من بهتر از آن به تو خواهم داد ، از اموالی که در حجاز دارم .
عمر بن سعد گفت : من در کوفه بر جان خانواده ام از خشم ابن زیاد بیمناکم و می ترسم که آنها را از دم شمشیر گذرانند .
امام حسین (علیه السلام) هنگامیکه مشاهده کرد عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی گردد ، از جای برخاست در حالیکه می فرمود :
تو را چه می شود ؟ خداوند جان تو را بزودی در بستر بگیرد و تو را در روز قیامت نیامرزد بخدا سوگند من می دانم از گندم عراق جز به
مقداری اندک نخوری .
عمر بن سعد با تمسخر گفت : جو ما را بس است .

نامه عمر بن سعد به عبید الله

بعد از این ملاقات عمر بن سعد به لشکرگاه خود بازگشت و به عبیدالله بن زیاد طی نامه ای نوشت :
خدا آتش فتنه را بنشانید و مردم را بر یک سخن و رای متحد کرد این حسین است که می گوید یا به همان مکان که از آنجا آمده
بازگردد یا به یکی از مرز های کشور های اسلامی برود و همانند یکی از مسلمانان زندگی کند و یا اینکه به شام رفته تا هر چه یزید
خواهد درباره او انجام دهد و خشنودی و صلاح امت در همین است .

چون عبیدالله نامه عمر بن سعد را در نزد یاران خود قرائت کرد گفت :

ابن سعد درصدد چاره جویی و دلسوزی برای خویشان خود است . در این هنگام شمر بن ذی الجوشن از جای برخاست و گفت :

آیا این رفتار را از عمر بن سعد می پذیری ؟ حسین به سرزمین تو و در کنار تو آمده است بخدا سوگند که اگر او از این منطقه کوچ کند

و با تو بیعت نکند روز به روز نیرومندتر گشته و تو از دستگیری او عاجز خواهی شد ، این را از او میذیر که شکست تو در آنست اگر او و یارانش بر فرمان تو گردن نهند آنگاه تو در عقوبت و یا عفو آنان مختار خواهی بود .ابن زیاد گفت : نیکو رأیی است و رأی من نیز بر همین است .

ای شمر نامه مرا نزد عمر بن سعد ببر تا بر حسین و یارانش عرضه کند ، اگر از قبول حکم من سرباز زدند با آنها بجنگید ، و اگر عمر بن سعد حاضر به جنگ با آنها نشد تو امیر لشکر باش و گردن عمر بن سعد را بزن و نزد من بفرست .

سپس نامه ای به عمر بن سعد نوشت که :

من تو را بسوی حسین نفرستادم که از او دفع شرکنتی ، و کار را به درازا کشانی و به او امید سلامت و رهایی و زندگی دهی و عذر او را موجب قلمداد کرده و شفیع او گردی اگر حسین و اصحابش بر حکم من سرفروذ آورده و تسلیم می شوند آنان را نزد من بفرست و اگر از قبول حکم من خودداری کند با سپاهیان خود بر آنان بتاز و آنان را از دم شمشیر بگذران و بند از بند آنان جدا کن که مستحق آند و چون حسین را کشتی پیکر او را در زیر سم اسبان لگد کوب کن که او قاطع رحم و ستمکار است ، و نمی پندارم که پس از مرگ او این عمل (لگدکوب کردن) به او زبانی برساند ولی سخنی است که گفته ام و باید انجام شود ، پس اگر فرمان ما را اطاعت کردی تو را پاداش دهم و اگر از فرمان من سرباز زدی از لشکر ما کناره گیر و مسئولیت آنها را به شمر بن ذی الجوشن واگذار که ما فرمان خویش را به او داده ایم ، والسلام .

شمر نامه را از عبیدالله بن زیاد گرفته و از نخيله که لشکرگاه و پادگان کوفه بود به شتاب بیرون آمد و پیش از ظهر روز پنجشنبه نهم محرم الحرام وارد کربلا شد .

و نامه عبیدالله را برای عمر بن سعد قرائت کرد . ابن سعد به شمر گفت :

وای بر تو ! خدا خانه ات را خراب کند چه پیام زشت و ننگینی برای من آورده ای ! بخدا سوگند که تو عبیدالله را از قبول آنچه که من برای او نوشته بودم بازداشتی و کار را خراب کردی ، من امیدار بودم که این کار به صلح تمام شود ، بخدا سوگند حسین تسلیم نخواهد شد زیرا روح پدرش در کالبد اوست . شمر به او گفت :

بگو بدانم چه خواهی کرد ؟ آیا فرمان امیر را اطاعت کرده و با دشمنش خواهی جنگید و یا کناره خواهی گرفت و من مسئولیت لشکر را بعهده خواهم داشت ؟

عمر بن سعد گفت : امیری لشکر را به تو واگذار نمی کنم و در تو این شایستگی را نمی بینم ، و من خود این کار را به پایان خواهم رساند .

و بالاخره عمر بن سعد شامگاه روز پنجشنبه نهم محرم خود را برای جنگ آماده کرد .